

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله تعالى على سيدنا و نبينا ابوالقاسم محمد و على آله
الطيبين الطاهرين المعصومين لا سيما بقية الله فى الارضين ارواحنا فداه و عجل الله
تعالى فرجه الشريف و اللعنة الدائمة على اعدائهم اجمعين.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى الصَّدِيقَةِ فَاطِمَةَ الرَّكِيَّةِ حَبِيبَةِ حَبِيبِكَ وَتَبِيِّكَ وَأُمَّ أَجْبَايَكَ وَأَصْفِيَايَكَ الَّتِي
اِتَّجَبْتُهَا وَقَصَلْتُهَا وَاحْتَرَزْتُهَا عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ اللَّهُمَّ كُنِ الطَّالِبَ لَهَا مِمَّنْ ظَلَمَهَا وَاسْتَخَفَّ
يَحَقُّهَا وَكُنِ النَّائِرَ اللَّهُمَّ يَدِّمِ أَوْلَادَهَا اللَّهُمَّ وَكَمَا جَعَلْتَهَا أُمَّ أَيْمَةِ الْهُدَى وَخَلِيلَةَ صَاحِبِ اللُّوَاءِ
وَالْكَرِيمَةِ عِنْدَ الْمَلَأِ الْأَعْلَى فَصَلِّ عَلَيْهَا وَعَلَى أُمِّهَا صَلَوةً تُكْرِمُ بِهَا وَجْهَ أَبِيهَا مُحَمَّدٍ صَلَّي
اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَتُؤَيِّدُ بِهَا أَعْيُنَ دُرِّيَّتِهَا وَأَبْلَغُهُمْ عَنِّي فِي هَذِهِ السَّاعَةِ أَفْضَلَ التَّحِيَّةِ وَالسَّلَامِ.

برای صحت بیع فضولی بالکتاب و السنة و السيرة استدلال شده. کتاب بحث شد و اما
السنة؛ روایاتی را تا حالا بحث کردیم، رسید نوبت به روایات وارده در تصحیح و صحت
نکاح فضولی که روایات و هم‌چنین اجماعات فرمودند که دلالت می‌کند بر صحت نکاح
فضولی. و فرموده شده است که از صحت نکاح فضولی استفاده می‌شود صحت بیع
فضولی و سائر معاملات فضولیه. و تقریب استدلال به این روایات به وجوهی است که
مجموعاً علی ما استقرینا می‌شود هشت وجه که در شش وجه آن به اولویت استدلال
می‌شود و دو وجه از عنصر دیگری استفاده می‌شود غیر از اولویت. بیان اولویت هم
فهرستش را آن روز ذکر کردیم که حالا برای آماده شدن برای ورود در نقض و ابرام یک
اشاره‌ای باید بکنیم.

تقریر اول همین بود که در ظاهر عبارات شیخ اعظم ابتدائاً ذکر شده و از غایة المرام و
ریاض هم نقل می‌فرمایند و آن این است که گفته بشود که در باب نکاح تملیک بضع است
و وقتی شارع در تملیک بضع بما لها من الأهمية عند الشارع چون منه الولد است. شارع
آمد سهل گرفت از نظر اسباب تمکیلش خب به طریق اولی در کالاهای دیگر و امتعه دیگر
که این اهمیت را ندارد سهل خواهد گرفت. آن جا اولی به سهل گرفتن است تا این جا،
این جا وقتی که سهل گرفت ولی فضولی آمد فروخت و این من له الامر اجازه کرد آن
وقت می‌گویند سبب محقق است و این تملیک بضع حاصل می‌شود. خب به طریق اولی
جایی که فرش و کالا و خانه و ماشین و کالاهای دیگر که این اهمیت را ندارد. پس توسعه
در این سبب تملیک این متاع کأته؛ توسعه سبب تملیک در این متاع دلالت می‌کند بر توسعه
در اسباب سایر امور. این یک تقریب رایج که این جوری تقریر کنیم.

س: جمله آخر را می‌شود بیشتر توضیح بدهید.

ج: آره دیگه، مثلاً این جا وقتی توسعه دارد می‌گوید خود مالک لازم نیست و مقرونیت به رضا در حین انشاء این جا لازم است، اگر این اصلاً خبر ندارد، بعد یک کسی او را آمده تزویج کرده به... زنی را، مرأه‌ای را تزویج کرده به یک مردی، بعد این مرأه خبردار شد و آن موقع اصلاً خبر نداشته و حتی شاید کراهت داشته، نه تنها راضی نبوده، کراهت هم داشته ولی الان وقتی فهمید این کار شده گفت اجزت، شارع گفته این نکاح درست است و این سبب برای ایجاد آن علقه زوجیت کفایت می‌کند. حالا برای علقه زوجیت و حالا به تعبیر این جا نگوییم علقه زوجیت، برای تملیک آن بضع و آن زوج کفایت می‌کند. پس بنابراین حالا اگر آمد فرش‌اش را فروخت، فرش که مثل بضع نیست که آن اهمیت را داشته باشد، آن جا با این که این همه اهمیت دارد چون در روایات هست که من الولد و طیب ولادت باعث به اوست و طیب ولادت هم چقدر در سرنوشت انسان‌ها مؤثر است. با این همه اهمیتی که آن بضع و تملیک بضع دارد، سبب آن را این قدر آسان قرار داده، یکی دیگر می‌آید فضولی می‌کند، این فقط اجازه می‌کند، موقعی که او فضولی می‌کرد این رضایتش هم نبود، ولی می‌فرماید درست است. خب وقتی آن جا را می‌گوید درست، سبب را در آن جا این قدر آسان قرار داده، توسعه در سبب قرار داده، ضیق نکرده پس به طریق اولی جایی که متاع بضع نیست و چیزهای دیگر است، مورد معامله امور آخر است، باید بگوییم که به طریق اولی. توسعه در این جا بالاولیة و الفحوی دلالت می‌کند بر توسعه در جاهای دیگر. این یک جور تقریب استدلال به اولویت که ما از ناحیه چی می‌آییم؟ توسعه در این که از روایات نفوذ و جواز فضولی در باب نکاح استفاده می‌کنیم. از آن طرف هم بعضی‌ها آمدند؛ مثلاً محقق ایروانی استفاده می‌شود که این جور اولویت را تقرر نکرده و آن این است که این جور اولویت را تقریر کند؛ بگوییم اگر ضیقی در سایر امور باشد نکاح اولای به آن ضیق است. یعنی اگر مثلاً شارع در مورد بیع بفرماید بیع فضولی باطل است، نکاح اولی به بطلان است در مورد فضولی بودنش. اگر شارع در مورد بیع بفرماید باید مثلاً به عربی باشد، با صیغه ویژه‌ای باشد، این قدر سخت باشد، نکاح اولی است به این که این چنین باشد، بضع اولی است به این که این چنین باشد. پس بین سخت‌گیری در غیر نکاح و وجود آن سخت‌گیری در تملیک بضع ملازمه هست و اولویت دارد. حالا روایات ما می‌آید می‌گوید این جا این تخیربه نیست، پس این کشف می‌کند آن جا نیست. چون آن جا اگر بود باید این جا باشد. حالا که این جا نیست، معلوم می‌شود که آن جا هم نیست، چون اگر آن جا بود بالاولیة باید این جا می‌بود. یک نفر من حالا توی این کلماتی که دیدم، حالا همه کلمات را که موفق نشدم ولی بالاخره این محشین بزرگوار مکاسب و عده‌ای از بزرگان معمولاً از آن طرف آمدند که توسعه در این جا یقتضی توسعه در آن جا را.

مرحوم محقق ایروانی، او هم تصریح نکرده ولی از نحوه بیان اشکالاتش آدم می‌فهمد که از آن طرف ایشان آمده که سخت‌گیری در بیع و سایر معاملات لازمه بالاولیة این است که در نکاح سخت‌گیری باشد. همان سخت‌گیری‌ها در نکاح باشد، در تملیک بضع باشد. و بما این که این روایات دلالت می‌کند که این جا این سخت‌گیری نیست پس معلوم می‌شود آن جا هم نیست. فلذا این شش بیان اولویت، دوازده تقریر پیدا می‌کند که تارّه از این ور بیایی، تارّه از آن ور بیایی. این یک تقریب که در این تقریب به خصوصیت کأنّ این متاع توجه می‌شود.

بیان دوم:

بیان دوم این است که...

س: ببخشید حاج آقا بما لهم من الاهمية عند الشارع ديگه نیاز نیست در تقریب اول ببینیم.

ج: بله؟

س: پس در تقریب اول بما لها من الاهمية عند الشارع نیاز نیست ببینیم، بما لها من الاهمية در خود آن مملوک و آن چیزی که می‌خواهیم تملیک نکنیم.

ج: نه شارع برای این اهمیت قائل است دیگه.

س: پس ظاهراً بیان بعدی‌تان؟؟؟

ج: نه.

س: این جا عند العرف، بضع را أولى و اهم می‌داند؟

ج: این مهم است، حالا عند العرف، عند الشارع، یک چیزی است خیلی مهم چون به خصوص به تعلیل لآنکه منه الولد حساب نکنیم یا اگر توی عرف هم همین باشد. توی عرف هم بالاخره کسی که پدر و مادرش معلوم نیست یا فلان، خب چیز است پیش آن‌ها.

س: مهم واقعی؟

ج: پیش عرف این مهم است.

س: یعنی طریق عرف، مهم واقعی مرادتان است که عرف طریقتش است؟

ج: بله این مهم است پیش عرف و عرف هم آن را واقعاً مهم می‌دانند واقعاً، یا شارع آن را مهم می‌داند واقعاً، نه جعلی نیست، واقعاً این چنینی است.

س: چون دو بیان می‌توانید بگذارید.

ج: حالا اجازه بدهید.

این را که گفتیم، در مقابل آن بعدی که با یک ضمیمه‌ای گفته می‌شود. این خود بضع بما آنکه بضع اهمیت دارد. که یک مثالی هم آن روز زدم برای بعضی متاع.

دو؛ این که بیان دوم در اولویت این است که در این جا این متاعی که تملیک می‌شود بدل ندارد، عوض ندارد. در باب نکاح بضع که تملیک می‌شود در مقابل یک عوضی نیست، وقتی شارع این جا که در مقابل عوض نیست می‌فرماید صحیح است در باب فضولی‌اش، پس به طریق أولى آن جایی که عوض در کار است که امر سهل‌تر است عوض در کار است که عوضش را می‌گیرد، آن جا هم می‌فرماید. حالا این را هم با همان دو تقریر می‌شود تقریر کرد. این جا با این خصوصیت قبول کرده پس آن جا به طریق أولى. بگوییم آن جا اگر می‌فرماید با این که عوض دارد، در بیع عوض دارد می‌فرماید که اگر بفرماید درست نیست پس به طریق أولى این جا هم باید بگوید درست نیست که عوض ندارد. و چون این جا را دارد می‌گوید درست است معلوم می‌شود آن جا نگفته درست نیست. این هم تقریب دوم است که توی کلمات گاهی این دو تا خلط شده، یعنی یک نصف کلام به آن

می‌خورد یک نصف کلام به این می‌خورد، خلط شده. ولی بعضی هم همین قسم دوم را تقریر کردند از کسانی که خوب متوجه جدایی این دو اول و دوم هست مرحوم محقق اصفهانی در حاشیه است که درست این‌ها را جدا جواب داده و جدا کرده از همدیگر.

تقریب سوم:

تقریب سوم این بود که بگویم شدت اهتمام در عقد نکاح، شارع در عقد نکاح شدید الاهتمام است فلذا مثلاً می‌گوید باید درست خوانده بشود، قرائت مثلاً ملحون نباشد، چه نباشد و امثال ذلک. حتماً با مثلاً یک صیغه‌های خاص باشد، کنایه نباشد. مثلاً بیاید بگوید که أنت أم اولادی، او هم بگوید قبلت. خب این کنایه است. این فایده‌ای ندارد، باید یا زوجت بگوید یا انکحت بگوید، فلان بگوید، امام که نه تا صیغه تقریباً در این هست دیگه.

خب وقتی شارع در عقد نکاح اهتمام دارد و یک قیودی، ریزه‌کاری‌هایی را این جا لازم دانسته، وقتی که شارع این جا اهتمام دارد این را قبول کرده که یک آدم فضولی بیاید فضولی کند و عقد را اجرا کند بعد من له الامر بیاید بگوید قبلت، همان مثلاً زوجه بگوید قبلت یا برعکس آن مرد بگوید قبلت. این جا قبول کرده یعنی با این که خیلی اهتمام دارد، این را مهم نشمرده، این را مضر ندانسته، وقتی این جور بود، در عقد بیع و عقد اجاره و عقد مضارعه و مساقات و جاهای دیگر که آن اهتمام را در عقدش ندارد خب به طریق اولی پس این را آن جا قبول می‌کند. این از این طرف، از آن طرف هم می‌شود تقریب کرد بگویم وقتی آن جاهایی که اهتمام ندارد بگوید بیع فضولی باطل است با این که اهتمام در عقدش ندارد بگوید بیع فضولی باطل است به طریق اولی این جا هم باید بگوید عقد فضولی باطل است، و بما این که این روایات نگفته باطل، بلکه گفته صحیح است، پس به طریق اولی، پس حتماً آن جا نفرموده باطل است. این هم تقریب سوم.

تقریب چهارم چی بود؟ شدت الاهتمام به امر نکاح یعنی به آن مسبب، عقد یعنی آن سبب که در سوم می‌گفتیم، در چهارم می‌گویم چی؟ شدة الاهتمام به خود نکاح که در روایات هم هست که ما در نکاح احتیاط می‌کنیم، باید احتیاط بکنیم و این‌ها. که وقتی شدت اهتمام شارع به نکاح شد قهراً باز آن جهت می‌آید؛ به نکاح این قدر اهتمام دارد، علقه زوجیت را این قدر مهم می‌شمارد شارع آن وقت اگر این جا آمد در تحقیق‌اش در سببش، در مابه الانشائش، آسان گرفت به طریق اولی آن جایی که به آن مطلب... به بیع مگر شارع چقدر اهتمام دارد؟ خب بیع نباشد صلح باشد، هبه باشد، راه‌های دیگر باشد. پس به طریق اولی آن جا این سهلانگاری را دارد، آن جا می‌گوید درست است. اگر از آن ور هم خواستید بیاید بگویند اگر آن جا می‌گوید این سهلانگاری را نمی‌پذیریم به طریق اولی باید بگویند این جا که نکاح است نمی‌پذیریم. و چون این جا فرموده می‌پذیریم معلوم می‌شود آن جا نفرموده نمی‌پذیریم، بلکه آن جا هم فرموده می‌پذیریم. خب این هم...

و اما اولویت دیگر:

اولویت پنجم که این را قبلاً نگفته بودیم. این اولویت دیگر تقریبی است که محقق عراقی قدس سره... امروز کلام ایشان را نگاه می‌کردم بینم فرمایشی در این ابواب دارد، توی شرح تبصره‌شان. ایشان این جوری تقریب کردند که «أنَّ صحة عقد الفضولی من جهة المهر الذى هم من تبعات النكاح ملازمة لسعة فى سائر المعاملات المالية المستقلة بالفحوى» فرموده نکاح همین طور که سلطه بر آن مثلاً بضع پیدا می‌شود، مرأه هم مالک مهر می‌شود. پس مالک یک شیء خارجی یک متاعی می‌شود. مالک مهر می‌شود. شارع

در این جا که این مهر از تبعات نکاح است، این تملیک از تبعات نکاح است و حالا این را هم به آن اضافه کنید که این تملیک اگر نباشد نکاح هم باطل است، پس خیلی نقش دارد. و تبعی است که متبوع وابسته به آن است. این جا شارع فرموده اگر آن فضولی آمد این را نکاح کرد گفت این قدر مهرش باشد، و زوج قبول کرد بعداً، یا زوجه قبول کرد، تا فضولی از کدام طرف باشد. یا اگر هر طرفی هست حق دارد عقد را قبول کند می‌گوید درست است. خب آن جایی که فقط یک تملیک مستقل است، نکاح به آن اهمیت به آن وابسته نیست. این جا که این تملیک یک چیز مهمی به آن وابسته است سخت نگرفته، آیا در آن جایی که یک تملیک مستقلی است، چیز دیگری هم به آن وابستگی ندارد آن جا به او سخت می‌گیرد؟ پس بالفحوی می‌فهمیم که آن جا هم سخت نیست. این پنج تا اولویت، تقریر اولویت بود این پنج تا. من گفتم شش تا، اشتباه کردم، پنج تا است.

س: می‌شود ده تا در واقع.

ج: نه می‌شود هشت تا ولی سه تای آن غیر اولویت است. این پنج تا اولویت.

تقریر ششم که دیگه به اولویت ربط ندارد...

س: منظورم به آن دو تا بود.

ج: نه، به آن که بله، آن درست است، خیال کردم مجموع آن چیزها را می‌فرمایید. بله پنج تا اولویت است یا از این طرف است یا از آن می‌شود ده تا.

تقریب دیگر به این روایات این است که به اولویت کار ندارد. و آن این است که ما از این روایات می‌فهمیم؛ از این روایاتی که می‌گوید نکاح درست است، از این روایات می‌فهمیم که شارع به خاطر این دارد می‌گوید درست است که این مندرج تحت عمومات و اطلاقات است، نه این که یک حکم خاص خودش را جعل کرده، می‌گوید این هم نکاح است، پس ادله النکاح جائز می‌گیرد. این را صاحب جواهر فرموده. فرموده از این روایات مجموعاً مثلاً این جور استفاده می‌شود که اگر عقد فضولی در باب نکاح درست است این به خاطر این است که مندرج است تحت عمومات و اطلاقات. خب اگر این مندرج است خب چه فرقی بین این و بیع می‌کند، خب پس همین جور که احل الله النکاح داریم، احل الله البیع هم داریم. خب آن با اجازه می‌شود مصداق آن، خب پس بیع هم با اجازه می‌شود مصداق این، فرقی نمی‌کند.

فرموده: «علی وجهٍ يظهر منها عدم الخصوصية له» یعنی لإطلاق، «بأنّه جاز لإندراج فی ما دلّ علی صحة النکاح و لزومه» جاز به خاطر این که مندرج تحت آن‌ها است. «و نحو ذلك مما هو مشترک بین المقام و بینه» یعنی مثلاً اگر لبّش این است، تحلیلش است که بعد الاجازة می‌شود عقدکم، خب این جا هم می‌شود بیعکم. اگر لبّش این است که آن جا نکاح مرتبط است به شما، ولو کُم نباشد ولی مرتبط است، خب این هم بیع مرتبط می‌شود. همان چیزهایی که در آیات و آن جاها می‌گفتیم. لبّش هر چی هست. فرقی که نمی‌کند. این می‌گوید این مندرج است، اندارج تعبدی که نمی‌گوید، که بگوییم دارد فرد تعبدی درست می‌کند مثل این که بگوید «الطواف بالبيت صلاة» ظاهرش این است که نه همان روایت می‌گوید، ما از همین باب داریم می‌گوییم. یعنی به عبارة آخری به لسان فقها می‌خواهد بفرماید.. از این روایت استفاده می‌شود که صحت نکاح فضولی علی القاعده است، نه یک چیز تعبدی است، ادله خودش شاملش است. خب این هم همین.

خب این تقریر زیبایی است از صاحب.. اگر حالا ادله را انسان... که این در کلمات بعدی‌ها نیامده، ندیدیم، حتی شیخ اعظم و این‌ها، این را نیاوردند ولی توی جواهر این بیان را دارد که ما هم به جواهر مراجعه نکردیم، سید رضوان الله گفت صاحب جواهر امر آخری را اضافه کرده، نقل کردند؟؟؟ به جواهر مراجعه کردیم. این است که آدم اگر گاهی مراجعه نکند گاهی یک نکته‌هایی از دستش می‌رود.

خب این شد تقریب ششم یا تقریب یازدهم. اگر آن‌ها را ده تا بگیریم.

تقریب دیگری که صاحب جواهر داشت که توضیحش هم قبلاً گذشت این بود که ایشان فرمود «أَنَّهُ قَدْ يَتَضَمَّنُ الصَّدَاقُ بَيْعاً وَ نَحْوَهُ فَيَشْمَلُهُ حِينَئِذٍ فَضُولَى النِّكَاحِ» فرضش این بود، سید این جور توضیح دادند، یک کسی می‌رود فرش زید را می‌فروشد فضولاً و پولش را می‌گیرد بعد می‌آید یک مرأه‌ای را تزویج می‌کند برای آن شخص مهرش را هم همین پول قرار می‌دهد. بعد آن شخص خبردار می‌شود می‌گوید قبلت. سؤال: این جا آیا همین پول مهر می‌شود یا نمی‌شود؟ این ادله تزویج نکاح و این که این فضولی در باب نکاح درست است این مورد را می‌گیرد یا نمی‌گیرد؟ می‌گیرد. پس این مورد نکاح را درست می‌کند، مهرش هم همین می‌شود، این مهر بخواهد همین باشد باید آن بیع درست باشد و الا با پول مردم که نمی‌شود مهر این قرار داد. وقتی این جا را گرفت خب بقیه موارد هم مثل همین است دیگه، چه فرقی می‌کند. این هم می‌شود تقریب هفتم.

تقریب هشتم، مرحوم آقا ضیاء است که بعد از این که آن کلام را فرموده که بالفحوی دلالت می‌کند فرموده و لا أقل من عدم الفصل. این جوری می‌گوییم، می‌گوییم تملیک در باب فضولی حالا دیگه ایشان بیع فرض نکرده مثل آقای جواهر، نه، یک کسی آمد فضولاً مرأه‌ای را تزویج به مرءی کرد، و مثلاً فلان مقدار هم مهر برای او قرار داد. خب این جا یک تملیک فضولی نسبت به این مهر شد. ولو مال خود آن رجل هم باشد، چیزی نفروخته گفت من تو را تزویج به این زید کردم، این فرش هم مهر تو، بعد مرأه گفت باشد. خب یک بیان این بود که ما این جا بگوییم اولویت درست کنیم، نه اولویت درست نمی‌کنیم، می‌گوییم این جا تملیک این فرش هم می‌شود یا نمی‌شود؟ می‌شود. می‌گوییم قول به فصل نداریم، اگر این تملیک در این جا با اذن درست می‌شود، تملیک‌های دیگر هم با اذن درست می‌شود. فصلی بین این‌ها نیست. «و لا أقل من عدم الفصل كما لا يخفى» اگر نخوانیم «كما لن يخفى» خب این هشتمین تقریب به یک بیان که و یا به بیان هم آن ده تا، این می‌شود سیزده تا تقریب این جا ذکر شده.

خب و أما الجواب: اما تقریب اول جوابش این است که حالا بزرگان متعددی این جواب اول را دادند. هم محقق اصفهانی، حالا محقق اصفهانی را کلاً عرض نمی‌کنیم این جا. هم محقق ایروانی، هم محقق امام و هم محقق اراکی که حالا نمی‌دانیم فرمایش خودش است یا محقق حائری؛ آشیخ عبدالکریم است. و هم محقق خویی قدس سرهم جمعاً این جور جواب دادند که این اولویت این جا معلوم نیست یا معلوم العدم است یا مظنون است. سه جور از کلمات استفاده می‌شود. می‌گوییم مثلاً برای ما معلوم نیست. اولویت برای ما معلوم نیست. یک وقت می‌گوییم نه معلوم العدم است. یک وقت می‌گوییم این درست ولی اولویت در حد قطعی نیست ظنی است و الظن لا یغنی عن الحق شیئاً.

محقق خویی در آخر همین را فرموده، فرموده این ظنی است و این اولویت نمی‌گوییم نیست، یک اولیتی آدم حس می‌کند ولی این اولیتی که آدم حس می‌کند اولویت ظنیه است. و الظن لا یغنی عن الحق شیئاً. آقای اراکی هم فرموده است که «و أنت خیر بآن»

هذا إنما يتم إفادة هذه الأولوية للقطع و بعد خفاء المصالح الواقعية علينا أننا لنا باثبات هذا القطع و من المحتمل أن يوجب شدة الاهتمام بالورود تسهيل الامر و توسعة فى اسبابه لأن لابقع الناس فى الزنا و لاكثر أولاد الزنا و بهذه الحكمة شرعت المتعة كما يشهد به ما روى من أنه لولا منع عمر من المتعة لما زنا الا شقى» كه ايشان هم می‌گویند این؟؟؟ قطعاً نیست. خب این یک بیان.

یک بیان هم این است كه نه آقا اصلاً شدت اهتمام به نكاح، آدم می‌فهمد لازمه‌اش این است كه شارع سختی توی صلات نكند، باید این را قبول كنیم. پس می‌دانیم اولویت نیست ولو آن جا سخت‌گیری باشد، ولو در بیع و این‌ها سخت‌گیری باشد اما این جور نیست كه نكاح اولویت داشته باشد به سخت‌گیری، نه، بلكه آن جا توسعه مناسب هست و عدم سخت‌گیری‌های آن جا این جا مناسب هست. ظاهر كلام محقق خویی علی نقل مصباح الفقاهة همین است كه این یقتضی ذلك كه آن جور باشد.

س: این در واقع خودش دو تا بیان است درسته؟ یعنی می‌توانیم بگوییم كه یقین داریم كه اولویت نیست، یک موقع می‌توانیم بگوییم یقین داریم اولویت نیست و بلكه نقطه مقابلش است؟

ج: بله دیگه.

س: نه، می‌خواهم بگویم خودش ذاتاً دو تا بیان می‌تواند باشد.

ج: یعنی این را یقین داریم اولویت نیست.

س: بله، و بلكه.. این بلكه چیز دوم می‌شود كه در واقع با آن می‌شود چهار تا. یک موقع می‌گوییم آقا ما علم نداریم، یک موقع می‌گوییم مظنون است، یک موقع می‌گوییم اولویت قطعاً نیست، یک موقع می‌گوییم اولویت قطعاً نیست و بلكه علم به نقطه مقابلش داریم كه از آن ور اولی است.

ج: بله، ولی چون دلیلش را نقطه مقابل قرار داده این طرف را می‌گوید نیست. دلیل ایشان.

س: بله ممكن است کسی ذاتاً...

ج: بله حالا کسی جدا كند. ولی آقای خویی می‌گوید چون آن را می‌دانیم پس این اولویت نیست. اصلاً می‌دانیم باید این جا سهل باشد به خاطر اهتمام شارع.

خب این انصافش این است كه این جواب كه بگوییم ما می‌دانیم كه اهتمام شارع مقتضی این است كه این جور باشد، این را نمی‌دانیم. این هم می‌شود ظنی، مثل آن طرف.

یک بیان هم این است كه نه، همین كه نمی‌دانیم، یعنی این اولویت برای ما روشن نیست چرا؟ برای این كه لعل شارع برای این كه سفاه و امثال این‌ها زیاد نشود و مردم در این واقع نشوند، این جا را آمده آسان گرفته. به قول آقای خویی می‌فرماید كه اگر كه شارع بفرماید باید عربی باشد، لحن شما هم لحن عربی باشد، لهجۀ ای هم كه به كار می‌بری باید عربی باشد، خب ایرانی و ترك و چینی و فلان و این زبان لاتین دارد و این‌ها، این‌ها بخواهد لحنش.. ما توی قرائت نمازمان هم نمی‌توانیم مثل عرب‌ها لحن‌مان قرار بدهیم،

بگوید باید این جوری باشد و الا نکاح باطل است، خب این معمولاً نکاح‌ها باید باطل باشد در غیر آن عرب‌ها و فلان و این‌ها باید باطل باشد. همان‌ها مگر درست می‌خوانند.

خب پس احتمال می‌دهیم. پس به عبارت آخری اهمیت به این مسأله باعث نمی‌شود که بگوییم سبب نقلش هم باید... نه اولویت ندارد. که مرحوم امام رضوان الله علیه همین را فرمودند و فرمودند با این احتمال که یک احتمال معتدیه‌ی هست پس ما علم به اولویت پیدا نمی‌کنیم. و کفی.

پس بنابراین مجموعاً کلمات این بزرگان این می‌شود که یکی از این سه تعبیر از توی آن در می‌آید دیگه. بعضی به آن تصریح کردند، غیر معلوم است. بعضی‌ها از آن در می‌آید که معلوم العدم است، بعضی‌ها هم که مظنون است. و تعبیر درست همان است که بگوییم غیر معلوم است.

س: حتی مظنون هم نیست؟

ج: مظنون هم نیست. به خاطر همان جهتی که شاید امام گفت، غیر معلوم است برای ما و باید اولویت معلومه باشد تا به درد بخورد. پس بنابراین تقریر اول فایده‌ای ندارد

و صلی الله علی محمد و آله.